

بررسی رویکرد علوم شناختی در مطالعه دین

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۱۷

محمدصادق زاهدی*

روح‌الله حق‌شناس**

چکیده

علوم شناختی رویکردی است که با نگاهی میان‌رشته‌ای، مجموعه‌ای از روش‌های مطالعاتی را در مطالعه ساختار و قوای شناختی آدمیان به کار می‌گیرد و به بررسی روند تغییرات و تکامل‌های آن در تاریخ و نیز در طول حیات هر فرد می‌پردازد. قابلیت‌هایی که این علوم می‌توانند به دین‌پژوهی معاصر بیفزایند، می‌تواند گسترده و قابل توجه باشد. به طور خلاصه می‌توان گفت مطالعه ساختارهای شناختی‌ای که با توجه به دست‌آوردهای علوم شناختی برای بازنمایی و کسب مفاهیم دینی لازم بوده است و نیز اعمال و آیین‌هایی که این ساختارهای شناختی را در مجموعه شناختی انسان‌ها نهادینه کرده‌اند، موضوع اصلی در رویکرد علوم شناختی به مطالعه دین است. در این مقاله، پس از معرفی علوم شناختی در کلیت خود، به پیش‌فرض‌های فلسفی هم‌خوان با آن پرداخته شده و تلاش گردیده تا با بررسی زیرحوزه‌هایی که علوم شناختی در مطالعه دین به کار می‌گیرند، چشم‌اندازی عمومی از این رویکرد به دست داده شود. این بررسی، بسته به سهم هر یک از زیرحوزه‌های مربوط و نیز شدت بداعت آن‌ها صورت گرفته است. می‌توان گفت که انسان‌شناسی شناختی دین و روان‌شناسی شناختی دین در این علوم، به ترتیب سهم اول و دوم را در تحقیقات انجام شده داشته‌اند و نسبت به رویکردهای دیگر این علوم، مثل علوم اعصاب شناختی دین، نقش سازنده‌تری ایفا کرده‌اند.

واژگان کلیدی

علوم شناختی، انسان‌شناسی شناختی دین، روان‌شناسی شناختی دین، فلسفه علوم شناختی

* Mszahedi@gmail.com

** R.haghsheenas@ut.ac.ir

* استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

مقدمه

علوم شناختی، به عنوان رویکردی میان‌رشته‌ای در بررسی ساختار، محدوده و عملکرد قوای شناختی انسان، بر فرض محوری توسعه و تکامل این قوا و اندام‌واره‌های متناظر با آن استوار است. اتخاذ رویکرد میان‌رشته‌ای، این امکان را فراهم می‌کند که مطالعه روند این تکامل، با تحویل‌گروی کمتری مواجه گردد؛ و به قوای شناختی آدمی با هویت استقلالی بیشتری نگریسته شود. اقبال به روش‌های علوم شناختی در حوزه مطالعات دینی نیز آغاز شده و در دو سه دهه اخیر به سرعت رو به افزایش بوده است. البته همان گونه که خواهد آمد، رویکرد علوم شناختی در مطالعه دین، سال‌های آغازین خود را می‌گذراند و هنوز تا رسیدن به درجه‌ای از قوام و نظم ساختاری که در علومی مثل جامعه‌شناسی دین و روان‌شناسی دین قابل مشاهده است، فاصله بسیار دارد.

علی‌رغم مسئله فوق، گروهی از محققان در حوزه‌های مختلفی از انسان‌شناسی شناختی و روان‌شناسی رشد گرفته تا علمای الهیات و دین‌شناسی تطبیقی، به تلاش برای استفاده از قابلیت‌های علوم شناختی در مطالعه دین پرداخته و با شتاب بسیاری، برای پیش‌برد چنین رویکردی کوشیده‌اند. این دسته از محققین تلاش کرده‌اند تحت عنوان «علوم شناختی دین»^۱ به تثبیت و تنسيق قواعدی برای رویکرد خود در استفاده از روش‌های علوم شناختی در مطالعه دین پردازند.

می‌توان گفت تلاش برای تأسیس علوم شناختی دین، در دهه اخیر به میزان قابل توجهی با موفقیت همراه بوده است؛ به طوری که این رویکرد، امروزه یکی از مهم‌ترین جریان‌های مطالعه علمی دین به شمار می‌آید. استقبال از علوم شناختی دین در جامعه آکادمیک و دین‌شناسان بسیار گسترده است و در حال حاضر، توجه انجمن‌ها، مراکز و مجلات بین‌المللی گوناگونی به طور خاص بر آن متمرکز است. انجمن بین‌المللی علوم شناختی دین (IACSR) و مرکز هم‌فکری برای علوم شناختی دین - که به عنوان یکی از زیرشاخه‌های انجمن دین آمریکا (AAR) فعالیت می‌کند - دو نمونه از انجمن‌های بین‌المللی علوم شناختی دین هستند. مجلاتی چون «علوم شناختی دین»^۲، «فرهنگ و شناخت»^۳ و مجله «مطالعات علمی دین»^۴ از جمله مجله‌های بین‌المللی هستند که به صورت منظم، به انتشار آخرین دست‌آوردهای علوم شناختی دین

می‌پردازند. همچنین با استقبال روزافزون به علوم شناختی دین، مراکز و نهادهای ویژه آن، از جمله در دانشگاه‌های هاروارد، بریتیش کلمبیا، سانتا باربارا، اموری و مدرسه علوم اقتصادی لندن تاسیس شده و به تحقیق و پژوهش در این حوزه می‌پردازند.

اما نکته‌ای که در این میان شایسته توجه دقیق‌تر است، آن‌که علوم شناختی، که تاکنون بیشتر در مطالعه مسائل ادراک حسی، مثل رنگ، امتداد و ...، استفاده شده و یا در حد بیشینه آن قابلیت‌های شناختی لازم برای فهم، کاربرد و خلاقیت زبانی را هدف مطالعه خود قرار داده است، چگونه می‌تواند به مطالعه دین کمک کند. در این مقاله، به این پرسش خواهیم پرداخت و با بررسی قلمرو پژوهش، روش و هدف‌گذاری علوم شناختی دین، به تغییراتی که در سهم زیرحوزه‌های علوم شناختی برای مطالعه دین انجام شده، توجه می‌کنیم. به همین منظور، پیش از ورود به موضوع علوم شناختی دین، گذری کوتاه بر رویکرد کلی علوم شناختی خواهیم داشت.

۱. علوم شناختی

علوم شناختی، به طور کلی مطالعه‌ای بین رشته‌ای درباره هوش^۵ و ذهن^۶ آدمی است. این علوم - که حاصل همکاری میان رشته‌های عظیمی در بین فیلسوفان، انسان‌شناسان، زبان‌شناسان، دانشمندان کامپیوتر و هوش مصنوعی، روان‌شناسان، و عصب‌شناسان شناختی است. - به بررسی قابلیت‌های شناختی ذهن انسان به عنوان بزرگ‌ترین معمای خلقت می‌پردازد و با دو سؤال اصلی در مورد هر قابلیت شناختی روبه‌روست: (۱) چرا این قابلیت وجود دارد، درحالی که می‌توانست وجود نداشته باشد؟ و (۲) نحوه عملکرد این قابلیت چگونه است؟

فرضیه مرکزی علوم شناختی این است که بهترین راه فهمیده شدن فرآیند تفکر^۷، مطالعه ساختارهای بازنمایی شده در ذهن از سویی؛ و فرآیندهای محاسباتی که بر روی این ساختارها عمل می‌کنند، از سوی دیگر است. به عبارت دیگر، فرض علوم شناختی این است که ذهن، یک محتوای بازنمایی^۸ دارد که با ساختارهای اطلاعاتی کامپیوتر قابل مقایسه است.

هر چند علوم شناختی در تلاش است به تنوری واحدی درباره ذهن برسد؛ ولی هر یک از شاخه‌های آن، به مقتضای رویکرد خود، روش‌های متفاوتی را پی‌گیری

می‌کنند. هر یک از این رویکردهای متفاوت، آن گونه که فردنبرگ و سیلورمن تصریح کرده‌اند، از نظریه‌هایی استفاده می‌کنند که بر عواملی تأکید می‌کنند که در نظریه‌های دیگر محوریتی ندارند و یا اگر دارند، به گونه‌ای کاملاً متفاوت نگریسته می‌شوند. آن‌ها نتیجه این مطلب را تا آنجا می‌دانند که «هنوز در مورد ماهیت واقعی محاسبه و بازنمایی ذهنی، بحث وجود دارد» (فردنبرگ و سیلورمن، ۱۳۸۸، ص ۵۵۰)؛ یعنی حتی در مورد محوری‌ترین مفهوم علوم شناختی نیز تفسیر واحدی وجود ندارد.

در میان شاخه‌های علوم شناختی، روان‌شناسی شناختی از روش‌های مبتنی بر آزمایش‌های کنترل شده، تحقیقات روان‌شناختی، خود - سنجی،^۹ مطالعات موردی، مشاهدات طبیعت‌گرایانه^{۱۰} و شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای بهره می‌برد (استرنبرگ، ۱۳۸۹، ص ۳۳). اما در میان این فهرست متنوع از روش‌ها، روان‌شناسی شناختی در عمل بیش از همه، به آزمایش‌های کنترل شده در آزمایشگاه‌ها می‌پردازد و با آزمایش‌هایی شامل فرآیندهای حل مسئله، استدلال‌های قیاسی و آرایش مفاهیم سعی می‌کند عملکردهای انسانی در این آزمایش‌ها را با مدل‌سازی کامپیوتری همراه کند (Thagard, 2012).

عصب‌شناسی شناختی نیز روشی شبیه روان‌شناسی دارد با این تفاوت که موضوع مورد مشاهده‌اش، تفاوت بسیاری زیادی با آن دارد. عصب‌شناسی معمولاً بر روی طبیعت مغز متمرکز است و با آزمایش‌های کنترل شده بر فرآیندهای مغزی، آسیب‌های مغزی و اسکن فرآیندهای مغزی در حین اعمال متفاوت خواسته شده از فرد، سعی در مدل‌سازی محاسباتی آن‌ها دارد (Bechtel and Mundale, 1999).

زبان‌شناسی شناختی نیز هر چند در بعضی مواقع از آزمایش‌های روان‌شناسانه و مدل‌سازی محاسباتی استفاده می‌کند؛ ولی در بیشتر مواقع، با روان‌شناسی تفاوت روشی دارد. مثلاً در سنت چامسکی، تلاش اصلی در جهت توضیح و تبیین گرامر جهانی و پارامترهای جهان‌شمول ذهنی است که هر زبان‌گری آن را داشته و با قرارگیری در محیط زبانی خاصی فعال می‌شود. مفهوم محوری و جهت‌دهنده زبان‌شناسی شناختی، گرامر شناختی^{۱۱} است که بر رد تفکیک سنتی میان نحو و دلالت‌شناسی استوار است (Thagard, 2005, p.231).

به لحاظ فلسفی، علوم شناختی رویکردی طبیعت‌گرایانه دارند. مطابق این رویکرد، تکوین نظام فلسفی در پیوند تنگاتنگی با مراحل پیش‌رفت علمی در حوزه‌های مختلف علوم شناختی قرار دارد و احکامی از سنخ احکام وجودشناختی در باب سرشت ذهن، نه احکامی منتج از تأملاتی صرفاً پیشینی؛ بلکه بخشی از صورت‌بندی نظری‌ای خواهند بود که در هر مرحله، بر یافته‌های این علوم بنا می‌شوند. بنابراین، این احکام نتایجی قطعی و یقینی نیستند؛ بلکه همچون گزاره‌های علمی، از سنخ احکامی احتمالی هستند که ما همواره در حال دست‌یابی به آنها هستیم (Thagard, 2009). این تکیه بر روش علمی، علوم شناختی را در معرض شائبه تحویل‌گروی قرار می‌دهد. از آنجا که روش محوری علوم مثل روان‌شناسی و عصب‌شناسی، «تیین» به معنای «توصیف مکانیسم به‌مثابه نظامی از اجزا که با اندرکنش خود، تغییرات منظم تولید می‌کنند» است (Bechtel and Abrahamsen, 2005)؛ مک‌کالی شرط کاهش تحویل‌گروی را توسعه دادن مکانیسم‌ها و روش‌های توصیف آنها می‌داند، و نه انکار آنها به نفع تأملات نظری صرف (McCauley, 2007). او معتقد است تنها باید از خطر تحویل روش‌های متنوع علوم شناختی به عصب‌شناسی ترسید و با مجال دادن به روش‌هایی مثل انسان‌شناسی شناختی، به تعادل رویکرد علمی در مطالعه ذهن کمک کرد.

هر چند بررسی تفصیلی مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی این علوم، خارج از موضوع این تحقیق خواهد بود، در اینجا تنها به این نکته اشاره می‌شود که بیشترین نقدهای فلسفی علوم شناختی، بر روی طبیعت‌بازنمایی و محاسباتی قوام‌بخش تفکر متمرکز بوده است. از جمله سرل که در مورد خصلت اندیشندگی - چه در باب انسان و چه کامپیوترهای مفروض - با این استدلال که «مشخصات محاسباتی، ذاتی سیستم‌های اندیشنده نبوده و تکیه بر تفسیرهای برگرفته شده از خارج از سیستم است که آنها را قادر به تفکر می‌کند»، خواستار محوریت یافتن مفهوم «حیث التفاتی» در هر گونه مطالعه مربوط به ذهن است (Searle, 1992, p.209).

۲. علوم شناختی دین

علوم شناختی دین که نزدیک به دو دهه است از قابلیت‌های علوم شناختی در بررسی ساحت دینی بشر بهره می‌جوید، امروزه با اقبال انسان‌شناسان، روان‌شناسان، فیلسوفان و

الهی‌دانان روبه‌رو شده؛ به‌گونه‌ای که کمتر مجموعه‌ای از این علوم یافت می‌شود که مقاله‌ای از هر کدام از این گرایش‌ها در آن موجود نباشد. با این همه، متأسفانه ورود و معرفی علوم شناختی دین در کشور ما، تاکنون بسیار محدود بوده است. تنها گزارش قابل توجه از رویکرد شناختی به مطالعه دین در متون فارسی توسط دکتر محمود خاتمی در «پدیدارشناسی دین» (خاتمی، ۱۳۸۲، صص ۲۹-۳۲) ارائه شده که علی‌رغم دقت و کیفیت منبع‌شناختی، به تناسب موضوع کتاب، بسیار خلاصه و به اجمال بیان شده است.

در میان شاخه‌های برساننده این علوم به لحاظ تاریخی، انسان‌شناسی شناختی رویکرد پیش‌گام در مطالعه شناختی ادیان بوده است؛ اما امروزه روان‌شناسی شناختی دین و به ویژه روان‌شناسی رشد شناختی که مفاهیم، باورها و اعمال دینی را در طول حیات فردی مورد مطالعه قرار می‌دهد، مورد اقبال روزافزون است. این شاخه از علوم، پنجره‌ای جدید در مطالعه دین، به عنوان یکی از وجوه شناختی درازعمر، چند بعدی و پیچیده در حیات بشر، گشوده است و به نسبت، دقت و تکامل آن در مقایسه با رویکردهای پیشین در ساحت تنوری، چند بعدی‌تر و جامع‌نگرتر بوده و در نتیجه، در ساحت عملی قابل اعتمادتر است.

پرسش‌های اصلی علوم شناختی دین را می‌توان در قالب سه پرسش زیر بیان کرد:

۱- ایده‌های دینی چگونه بازنمایانده^{۱۲} می‌شوند؟

۲- ایده‌های دینی چگونه کسب^{۱۳} می‌شوند؟

۳- کدام اعمال^{۱۴} این ایده‌ها را نهادینه کرده‌اند؟

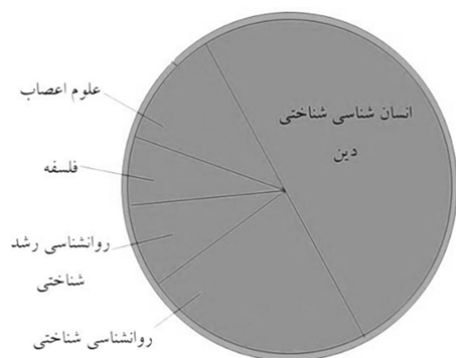
۱-۲. پیشینه علوم شناختی دین

علوم شناختی دین، عمر بسیار کوتاهی دارد. تامس لاوسن - که از مهم‌ترین محققان این حوزه محسوب می‌شود - برای مقاله معروف خود که در سال ۲۰۰۰ منتشر کرد، عنوان «به سوی علوم شناختی دین»^{۱۵} را برگزید، که نشان دهنده نظر او مبنی بر عدم تثبیت این رویکرد مطالعاتی تا آن زمان است. با این وجود، پیش از آن‌که عنوان «علوم شناختی دین» توسط او تثبیت شود، بسیاری از مهم‌ترین آثار این رویکرد منتشر شده بودند، که لاوسن نیز به آن‌ها اشاره کرده است.

اولین اثری که خبر از ایجاد این رویکرد می‌داد، اثر مشهور دن سِپِریر با عنوان «بازشناسی سمبولیسم» است که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد و امروزه اثری کلاسیک در انسان‌شناسی شناختی و علوم شناختی دین محسوب می‌شود. لاوسن و مک‌کالی، در سال ۱۹۹۰ با انتشار «بازفهمی دین: پیوند شناخت و فرهنگ»، مهم‌ترین نقش تأسیسی را در این زمینه ایفا کردند؛ نقشی که با مقاله «نظریه شناختی دین» گائری تکمیل شد. اما مهم‌ترین آثاری که به تثبیت این حوزه انجامیدند، کتاب بسیار تأثیرگذار انسان‌شناس فرانسوی، پاسکال بویِر، با عنوان «طبیعی بودن ایده‌های دینی» (Boyer, 1994)؛ و کتاب دیگر لاوسن و مک‌کالی در بررسی اختصاصی شعائر دینی با عنوان «به خاطر آوردن مناسک: بنیادهای روان‌شناختی صور فرهنگی» (McCausley and Lawson, 2002) است.

۲-۲. شاخه‌های علوم شناختی دین

چنان‌که ذکر شد، علوم شناختی دین مجموعه‌ای میان‌رشته‌ای از شاخه‌های مختلف علمی است که با هدف بررسی ساحت دین در حیات آدمی شکل گرفته است. در نمودار زیر، هر یک از این شاخه‌ها و تخمینی از سهم هر یک در مجموعه تحقیقات موجود نشان داده شده است. در ترسیم جغرافیای موضوعی این علوم، سهم اصلی به انسان‌شناسی شناختی تعلق دارد و روان‌شناسی شناختی و روان‌شناسی رشد شناختی نیز در جایگاه بعدی قرار می‌گیرند و نسبت به رویکردهای دیگر این علوم، مثل علوم اعصاب شناختی دین، نقش برساننده‌تری ایفا کرده‌اند. در ادامه، به معرفی هر یک از این شاخه‌ها خواهیم پرداخت.



* زیرشاخه‌های علوم شناختی دین و تخمینی از سهم هر یک در تحقیقات موجود

۲-۲-۱. انسان‌شناسی شناختی دین

همان‌گونه که گفته شد، انسان‌شناسی شناختی سهم اصلی را در میان شاخه‌های تشکیل دهنده علوم شناختی دین داراست. این نقش، در تأسیس این حوزه با نقش‌آفرینی انسان‌شناسان برجسته‌ای چون دن سپربر و پاسکال بویرو؛ و در تکوین اصول روش‌شناسانه آن در ایجاد امکان مطالعه پدیده‌هایی با بعد فرهنگی ایفا شده است.

نظر به اهمیت این حوزه در میان علوم شناختی دین، با تفصیل بیشتری به بررسی انسان‌شناسی شناختی می‌پردازیم. به این منظور، ابتدا نگاهی به روش، تاریخچه و رویکرد حاکم بر انسان‌شناسی شناختی خواهیم انداخت؛ و سپس مهم‌ترین آثار مربوط به انسان‌شناسی شناختی دین را مورد توجه قرار می‌دهیم.

۲-۲-۱-۱. چستی انسان‌شناسی شناختی

به طور کلی، انسان‌شناسان شناختی در پی مطالعه این موضوع هستند که افراد، در گروه‌های اجتماعی متفاوت، چگونه اشیاء و رویدادهایی را که دنیای آن‌ها را می‌سازند دریافت کرده و درباره آن‌ها فکر می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند طبیعت بشری افراد را با توجه به پیشینه محیط فرهنگی که در آن رشد کرده‌اند بفهمند و از این طریق، افراد مختلف را از لحاظ محتوای فکری با هم مقایسه کنند (Boster, 2011). این پیشینه محیط فرهنگی را، همان‌طور که داندره می‌گوید، می‌توان در واژه‌ها، داستان‌ها و مصنوعات مکتوم که در بین افراد یک فرهنگ یاد گرفته و منتقل می‌شوند و در نهایت، به یک تصویر ذهنی از جامعه و فرهنگ آن منجر می‌شوند، جست‌وجو کرد (D'Andrade, 1995, p.17). تمرکز این پژوهش‌ها بر ارتباط بین فرآیند تفکر انسان و جنبه‌های ذهنی و عینی فرهنگ است.

آنچه انسان‌شناسی شناختی را از شاخه‌های دیگر متمایز می‌کند، تمرکز آن بر پدیده‌های شناختی نیست، بلکه رویکردی است که پژوهشگران این حوزه به کار می‌برند؛ رویکردی که بر تجزیه جزء به جزء یک مقوله با تمرکز بر شناخت ویژگی‌های مهم و حیاتی آن استوار است (Colby, 1996). در بین تمامی فرهنگ‌ها، می‌توان عرصه‌های مهم و کلیدی را پیدا کرد که از اصول شناختی مشابه برخوردارند؛ مثلاً

مسائلی مثل طبقه‌بندی گیاهان و حیوانات و نیز مفاهیم مربوط به روابط فرد و جامعه، از نمونه‌های این مسائل هستند.

آن گونه که اریکسون و لیام (Erickson and Liam, 2003, p.115) تقسیم‌بندی کرده‌اند، انسان‌شناسی شناختی در ذیل انسان‌شناسی فرهنگی یا اجتماعی قرار می‌گیرد. برای شناخت جایگاه انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی در انسان‌شناسی باید توجه داشت که به لحاظ تاریخی، انسان‌شناسی با سه زمینه کاری شروع شد: انسان‌شناسی فرهنگی - اجتماعی، باستان‌شناسی، و انسان‌شناسی جسمانی. این سه زمینه، امروزه در بیشتر دپارتمان‌های مدرن انسان‌شناسی نیز دیده می‌شوند. تمامی این روش‌ها، بر موضعی مخالف با پیش‌فرض رایج سنتی درباره وحدت نوعی میان افراد انسانی استوارند که انتظار داشت محرک‌های مشابه به افراد مختلف، پاسخ‌های مشابهی را از سوی آنان در پی داشته باشد (Garbarino, 1983, p.32).

در روش‌های متأثر از باستان‌شناسی، تأکید مستقیم بر روی گذشته از خلال پژوهش در باقی‌مانده‌های فیزیکی دوره‌های تاریخی گوناگون است؛ به خصوص مطالعه عمومی ماقبل تاریخ انسانی و بازسازی فرهنگی و اجتماعی آن دوران‌ها. در حالی که انسان‌شناسی جسمانی، تحقیق درباره گونه‌های فیزیکی نوع انسانی است و پروژه‌ای است شامل جمع‌آوری داده‌ها پیرامون شباهت‌ها و تفاوت‌های فیزیکی در میان گروه‌های انسانی. انسان‌شناسی فرهنگی یا اجتماعی (مردم‌شناسی) به بررسی جوامع خاص و به دست آوردن الگوهای فرهنگی آن‌ها و همچنین الگوهای فرهنگی مسلط در جوامع بشری می‌پردازد. روش انسان‌شناسی فرهنگی - اجتماعی، مردم‌نگاری یا قوم‌نگاری^{۱۶} است (Colby, 1996). این روش عبارت است از جمع‌آوری داده‌های دست‌اول از زندگی مردمان یک گروه و یا جامعه خاص. معمولاً انسان‌شناسان با زندگی در جوامع و گروه‌های کوچک، به جمع‌آوری داده‌ها می‌پردازند.

۲-۲-۱-۲. دین در نظام فرهنگی

همان گونه که پیشتر بیان شد، اثری که به نوعی مطالعه نظام‌مند دین را از منظر جایگاه آن در نظام شناختی بشر آغاز نمود، کتاب دن سپریر با عنوان «بازشناسی سمبولیسم» است، که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد. این کتاب، نه تنها برای علوم شناختی دین، بلکه

برای انسان‌شناسی شناختی نیز مؤسس محسوب می‌شود. به طور خلاصه، تلاش سپربر در این کتاب، اثبات قوای شناختی ویژه و جوه نمادین حیات انسانی با توجه به نقش جدی و دراز عمر این جوه در حیات بشر است. بعدتر سپربر این رویکرد خود را در اثر دیگر خود، یعنی «ارتباط: ارتباطات و شناخت» که با همکاری دیدره ویلسون تألیف شد، به تمامی عناصر فرهنگی ارتباطی در جوامع گسترش داد (Sperber and Wilson, 1986).^{۱۷}

بعد از سپربر، مهم‌ترین نقش تأسیسی از آن لاوسن و مک‌کالی است که در «بازفهمی دین: پیوند شناخت و فرهنگ»، روش انسان‌شناسی شناختی را اختصاصاً در مطالعه دین به کار بردند. آن‌ها با تکیه بر آنچه «نظام بازنمایی‌های عملی» می‌خوانند، با مقایسه بازنمایی‌های عملی‌ای که در عادی‌ترین اعمال شناختی زندگی روزمره به کار می‌روند با بازنمایی‌های عملی ویژه‌ای که موضوع رایج در دیگر مطالعات شناختی‌اند، نشان دادند که در نتیجه‌ای غیر قابل انتظار، همان بازنمایی‌های عملی معمولی است که محمل اصلی عناصر فرهنگی ظاهراً پیچیده، و از جمله امور دینی، است (Lawson, 1990, pp.87-95). بر اساس همین نتایج، بعدها مک‌کالی، از منظر فلسفی خود و با تکیه بر این نتایج، از طبیعی بودن دین و ناطبیعی بودن علم دفاع کرد (McCauley, 2000).

انسان‌شناس فرانسوی، پاسکال بویر، در کتاب بسیار تأثیرگذار خود با عنوان «طبیعی بودن ایده‌های دینی»، با وام گرفتن مفهوم «هستی‌شناسی‌های شهودی» از ادموند هوسرل، فیلسوف برجسته آلمانی و مؤسس پدیدارشناسی، به مطالعه منابع شناختی مورد استفاده در بازنمایی‌های دینی پرداخت. او نشان داد که مفاهیم دینی، در مقولات اجتماعی ویژه و، به همان معنای هوسرلی، پیشینی قرار می‌گیرند و به مثابه میراثی فرهنگی، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند (Boyer, 1994, pp.155-184). او، در اثر متأخر خود، سرچشمه‌های شناختی مفاهیم فراطبیعی را در مسیر تکامل به مطالعه‌ای گسترده در جوامع مختلف سپرد و نتیجه گرفت که تفاوت‌های واقع شده در فرآیند تکامل هر جامعه، تأثیر مستقیمی بر تفاوت عناصر فرهنگی آن جامعه داشته است (Boyer, 2000).

در جمع‌بندی این دسته از تحقیقات - که با رویکرد انسان‌شناسی شناختی به مطالعه دین پرداخته‌اند - باید گفت بیشترین مفهومی که در آثار مربوط به انسان‌شناسی شناختی دین بر آن تأکید می‌شود، نسبت متقابل تکامل ذهن و تکامل مفاهیم دینی در اندیشه بشری، از جمله تصوّر خدا، است (Tremelin, 2006, p.77).

۲-۲-۲. روان‌شناسی شناختی دین: جایگاه دین در دستگاه شناختی

اولین و مهم‌ترین نام در روان‌شناسی شناختی دین، جاستین برت است که بنیادهای طبیعی دین را در وجوه روان‌شناسانه‌ای می‌بیند که بدون آن‌ها، امکان فهم امور پیچیده دینی میسر نمی‌شود (Barrett, 2000). وی در آثار خود، به طور جدی‌تر و از منظری که روان‌شناسی رشد شناختی دین قلمداد می‌شود، اعمال و مفاهیم دینی را به بررسی تجربی برد. به طور خاص، ایده خدا را آن گونه که به تجربه کودکان درمی‌آید با تجربه بزرگسالان مقایسه کرد و از تفاوت سطح پیچیدگی آن متناسب با مرحله رشدی فرد، بر نتیجه تحقیق پیشین خود پای فشرده (Barrett, 2001).

پیساینن، که الهیدانی مسلط به روش‌های روان‌شناسی شناختی دین است، تجربه دینی را در نسبت با عاطفه و شناخت بررسی کرد و دوبردی بودن آن را نشان داد (Pyysiainen, 2001). نتیجه‌ای که تا حدود بسیاری توسط مک‌کالی تأیید شد، که مناسک را در پیوند با عاطفه و حافظه نشان داده بود (McCauley, 2001). نتیجه قابل توجه در تحقیقات مک‌کالی آن است که بیش از آن که مناسک دینی تحت تأثیر رشد توانایی‌های شناختی به خاطر آوردن^{۱۸} بوده باشد، روند بر عکس آن است که غالب بوده است؛ نتیجه‌ای که پس از آن، در اثر مشترک او با لاوسن نیز - که به بررسی منابع شناختی طبیعی و همگانی لازم و کافی برای درک و انتقال شعائر و ایده‌های دینی می‌پردازد. - تأیید شد (McCauley and Lawson, 2002).

پیساینن، در تحقیق مفصل‌تری، فرهنگ، مناسک، احساس و باور دینی را بررسی کرد و مهم‌ترین نقش آن‌ها را در تکوین آنچه او جهان‌بینی دینی می‌خواند، بررسی کرد. به نظر او، قوام اصلی زیست دینی و ملاک تمیز آن از دیگر سبک‌های زندگی، در همین مفهوم جهان‌بینی دینی قابل پی‌گیری است (Pyysiainen, 2003, p.119). بررسی نیروی انگیزشی دین در فاعلان دینی نیز موضوع مطالعه روان‌شناسی شناختی دین بوده است.

از جمله گائری معتقد است که تأکید محوری هر تئوری شناختی از دین باید بر این رابطه باشد (Guthrie, 1993). در تحقیق دیگری، فرآیند دست‌یابی به فهم دینی مورد مطالعه قرار گرفته و نشان داده شده است که فهم دینی، در نسبت با تجارب عاطفی می‌باشد و همچون تجارب ادراکی هنری، جست‌وجوی ارزش است که به آن‌ها جهت می‌دهد (Wynn, 2005, p.152) و ایجاد آن از برهم‌کنش ادراک، احساس^{۱۹} و مفهوم سازی تکامل می‌یابد (Wynn, 2005, p.193).

۲-۲-۳. فلسفه: عینیت امور دینی

فلسفه، رابطه دو طرفه محکمی با علوم شناختی داشته است و به ویژه در دو دهه گذشته، حجم و تأثیر تحقیقاتی که به کاربست نتایج یافته‌های علوم شناختی بر برخی مسائل سنتی پرداخته‌اند و نیز از سوی مقابل، روش علوم شناختی را به بررسی‌های فلسفی و معرفت‌شناختی سپرده‌اند، همواره در حال افزایش بوده است. به عنوان مثال، آلوین گلدمن - که برخی او را تأثیرگذارترین فیلسوف در ۲۵ سال اخیر در حوزه معرفت‌شناسی می‌دانند (فیومرتون، ۱۳۹۰، ص ۱۳۶) - با تکیه بر تحقیقات خود و دیگران در علوم شناختی، «معرفت‌شناسی اجتماعی»^{۲۰} را با قرائتی متأثر از نظریه علی معرفت خود شکل داد (Goldman, 1992, pp.2-5 & 193-197).

پل تاگارد، چهره سرشناس دیگری است که نقاط اتصال فلسفه و علوم شناختی، جهت دهنده اصلی آثار او، به ویژه در بیست سال اخیر، بوده است. از جمله، او ضرورت انسجام در نظام باورهای هر فرد در هر محیط و زمانی را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که عدم انسجام اساسی در انسان‌هایی با سلامت روانی مناسب، حتی در سطح احساسات، ناممکن است (Thagard, 2000). برای نشان دادن رابطه وثیق فلسفه و علوم شناختی، همین بس که بسیاری از سرشناس‌ترین فیلسوفان سال‌های اخیر، خود محقق علوم شناختی نیز محسوب می‌شوند؛ جری فودور، دنیل دنت، پاول و پاتریشیا چرچلند و استفن استیج، در کنار دو نام پیش‌گفته، از مهم‌ترین چهره‌ها در این میان هستند.

با وجود قوت تعامل پیش‌گفته، فیلسوفان دین به اتصال علوم شناختی دین کمترین توجه را داشته‌اند. در میان چهره‌های اصلی علوم شناختی دین نیز تنها فیلسوفی که می‌توان نام برد، رابرت مک‌کالی است که او نیز بیشتر تحقیقات خود را از منظر انسان‌شناسی

شناختی انجام داده است. مقایسه بنیادهای شناختی علم و دین از منظر معرفت‌شناسی، از معدود بررسی‌های فلسفی این موضوع از سوی او بوده است (McCauley, 1998)؛ که همان گونه که در بخش انسان‌شناسی شناختی دین اشاره شد، طبیعی بودن دین و ناطبیعی بودن علم را اعلام کرد (McCauley, 2000). این در حالی است که مسائل فلسفی پیش روی علوم شناختی دین، اگر جدی‌تر و خطیرتر از چالش‌های مفهومی و معرفت‌شناختی علوم شناختی نباشند، کمتر نیستند. به عنوان مثال، خطر تحویل‌گرایی که هر تبیین علی با آن روبه‌رو است، در رابطه با تحقیقات مربوط به علوم شناختی دین کمتر بررسی شده است. در این زمینه، تنها به ون اسلایک می‌توان اشاره کرد که با بررسی این مسئله، از لزوم چشم‌اندازی چندسطحی در مطالعات شناختی سخن گفته است (Van Slyke, 2011, p.154).

۲-۲-۴. علوم اعصاب شناختی: جایگاه دین در مغز

علوم اعصاب شناختی دین، بیشتر به عنوان بخشی تکمیلی در تحقیقات روان‌شناسی شناختی دین شکل گرفته؛ اما بررسی‌های مجزایی از آن هم در حال شکل‌گیری است. شویت و دیگران با روش fMRI به مطالعه ساخت زبانی نیایش کنندگان پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که دامنه^{۲۱} مفاهیم در زبان دینی، باید از سنخ اعمال گفتاری دانسته شود (Schjoedt and ..., 2009). آن‌ها همچنین نشان داده‌اند که تفاوت در آنچه «شبکه فعال‌سازی» مفاهیم نیایش کنندگان می‌خوانند، در نسبت مستقیم با صور متفاوت نیایش است. در تحقیق دیگری، مک‌نامارا - با بررسی نمونه‌هایی که در معرض تجارب دینی قرار گرفته‌اند - تحریکات ویژه لوب‌های پیشانی را نشان داده است (McNamara, 2001). شویت، در تحقیق دیگری که به قصد پایه‌ریزی مبانی نظری عصب‌شناسی تجربی دین منتشر کرد، با تکیه بر مفهوم «شناخت اجتماعی»،^{۲۲} عوامل بوم‌شناختی در نحوه شکل‌گیری ذهنیت افراد از مفاهیم دینی را با مطالعه عصب‌شناسانه تأثرات مغزی بررسی کرد (Schjoedt, 2009).

آنچه از مجموع این دسته از تحقیقات می‌توان نتیجه گرفت آن است که مطالعه عصب‌شناسانه ساختار شناختی مربوط به عناصر دینی، هنوز مراحل اولیه شکل‌گیری را

می‌گذراند. شاید بتوان گفت دشواری‌های نظری بیشتری که این شاخه از علوم در مطالعه عناصر دینی با آن روبه‌رو هستند، از جمله عواملی است که باعث آغاز دیرتر و حرکت کندتر این شاخه در مقایسه با شاخه‌های دیگر است.

نتیجه‌گیری

دست‌آوردهای قابل توجه علوم شناختی در مطالعه ساختار شناخت آدمی، در دو دهه اخیر حوزه دین‌پژوهی را هم متأثر کرده و هر یک از وجوه دین، با یکی از رشته‌های برساننده این علوم متناظر شده و به طور خاص مورد مطالعه قرار گرفته است. از منظر فلسفی می‌توان مبنای این رویکرد را در روش طبیعت‌گرایانه پراگماتیستی جست‌وجو کرد که زمینه‌ای گردید برای تغییر کانون توجه فلسفی از نزاع‌های «پیشینی» در مسائل فلسفی و معرفت‌شناسی به بررسی قواعد حاکم بر اندیشه انسانی، آن گونه که «هست» و در مسیری که تکوین یافته است.

استفاده از روش علوم طبیعی و نگاه میان‌رشته‌ای در توصیف ساختار شناخت آدمی، امروزه به میزان بسیار زیادی توسط علوم شناختی در حال انجام است. نکته بسیار مهمی که پس از بررسی رویکرد علوم شناختی در مطالعه دین باید بر آن تأکید کرد آن است که میان حقیقت فی‌نفسه دین و آنچه زیست دینی^{۳۳} یا وجوه دینی حیات آدمی^{۳۴} نامیده می‌شود، تفاوت وجود دارد؛ و تنها در مورد دوم است که مطالعه علمی برخی از وجوه آن توسط علوم شناختی ممکن است. علوم شناختی دین، با استفاده از قابلیت‌های علوم شناختی، به توصیف چیستی و چگونگی مفاهیم دینی در ساختار شناختی انسان پرداخته و سعی در ارائه تبیینی علی از آن دارند. عدم دسترسی به قابلیت‌های علمی این رویکرد، علاوه بر آن که فی‌نفسه نامطلوب است، رواج رویکردهای علمی تحویل‌گرای پیشین در مطالعه دین را محتمل‌تر می‌کند؛ و کاربردهای متصور از نتایج تحقیقات تفصیلی آن می‌تواند در آینده، راه‌گشای برنامه‌ریزان جوامع برای تدقیق مفاهیم، تعمیق باورها و توسعه اعمال دینی باشد.

اما رجوع به هر علمی، دانسته و نادانسته، منجر به داوری و صدور احکامی در مورد متعلق شناسایی آن علم می‌شود که در صورت عدم بررسی روش درست چنین

داوری‌هایی، استفاده از نتایج آن رهن خواهد بود. این مسئله، لزوم بررسی چپستی و چگونگی هنجارگذاری در شبکه باورها و مجموعه افعال انسانی را نشان می‌دهد که می‌تواند با بررسی نظرها‌های مختلفی که به بیان تعاریف «ممکن» هنجارگذاری - که از مطالعه توصیفی هنجارگذاری‌های آدمی از منظر علوم شناختی حاصل می‌شوند. - از سویی و تعاریف «مرجح» هنجارگذاری - که از نظر معرفت‌شناسان به دست می‌آیند. - از سوی دیگر، سازگارترین تعریف با مبانی فوق بیان شده، بسندگی آن مورد ارزیابی قرار گیرد.

یادداشت‌ها

1. Cognitive Science of Religion
2. Journal for the Cognitive Science of Religion
3. Journal of Cognition and Culture
4. Journal for the Scientific Study of Religion
5. Intelligence
6. Mind
7. Thinking
8. Mental Representations
9. Self-Report
10. Naturalistic Observations
11. Cognitive Grammar
12. Represent
13. Acquire
14. Action
15. Toward a Cognitive Science of Religion
16. Ethnography

۱۷. این کتاب، به طور حیرت‌آوری پرارجاع شد؛ آن گونه که سرویس پژوهش‌گر گوگل نشان می‌دهد، تنها نسخه انگلیسی این کتاب، بیش از ده هزار ارجاع خورده و در سال‌های اخیر، بر شمار ارجاعات آن افزوده شده است.

18. Remembering
۱۹. در اینجا، «احساس» به معنای «feeling» است که برای آن، عناصر شناختی جدی فرض می‌شود، و نه «emotion» که از عناصر مفهومی بی‌بهره است.

20. Social Epistemology
21. Domain
22. Social Cognition
23. Religious Life
24. Religious Aspects of Human Life

کتابنامه

- استرنبرگ، رابرت (۱۳۸۹)، روان‌شناسی شناختی، ترجمه سید کمال خرازی و الهه حجازی، تهران: سمت؛ و پژوهشکده علوم شناختی.
- خاتمی، محمود (۱۳۸۲)، پدیدارشناسی دین، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فردنبرگ، ج؛ سیلورمن، گوردن (۱۳۸۸)، علوم شناختی: مقدمه‌ای بر مطالعه ذهن، ترجمه محسن افتاده‌حال و دیگران، تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- فیومرتون، ریچارد (۱۳۹۰)، معرفت‌شناسی، ترجمه جلال بیکانی، تهران: حکمت.
- Barrett, J. L. (2000), "Exploring the natural foundations of religion", *Trends in Cognitive Sciences*, Vol.4, pp.29-34.
- Ibid (2001), "Do children experience God as adults do? Retracing the Development of God Concepts", *Religion in Mind: Cognitive Perspectives on Religious Belief, Ritual and Experience*, J. Andresen (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Bechtel, W. & J. Mundale (1999), "Multiple Realizability Revisited: Linking Cognitive and Neural States", *Philosophy of Science*, Vol.66, pp. 175-207.
- Bechtel, W. & Abrahamsen, A. A. (2005), "Explanation: A Mechanistic Alternative", *Studies in History and Philosophy of Biology and Biomedical Sciences*, Vol.36, pp. 421-441.
- Boster, J. (2011), "Data, method, and interpretation in cognitive anthropology", *A Companion to Cognitive Anthropology*, D. Kronenfeld (ed.), Oxford: Willey-Blackwell Publishing.
- Boyer, P. (1994), *the Naturalness of Religious Ideas*, LA: University of California Press.
- Ibid (2000), "Evolution of the modern mind and the origins of culture: religious concepts as a limiting case", *Evolution and the Human Mind*, P. Carruthers and A. Chamberlain (eds.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Colby, B. N. (1996), "Cognitive Anthropology", *Encyclopedia of Cultural Anthropology*, David Levinson and Melvin Ember (eds.), New York: Henry Holt and Company, Vol.1.
- D'Andrade, R. G. (1995), *the Development of Cognitive Anthropology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Erickson, P. A. & Liam D. M. (2003), *A history of anthropological theory*, Peterborough, Ont: Broadview Press.
- Garbarino, M. S. (1983), *Sociocultural Theory in Anthropology: A Short History, Prospect Heights*, IL: Waveland Press.
- Goldman, A. (1992), *Liaisons Philosophy Meets the Cognitive and Social Sciences*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Guthrie, S. E. (1993), "A Cognitive Theory of Religion", *Current Anthropology*, Vol.21, pp. 181-203.

- Lawson, E. T. & McCauley, R. N. (1990), *Rethinking Religion: Connecting Cognition and Culture*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lawson, E. T. (2000), "Toward a Cognitive Science of Religion", *Numen*, Vol.47, pp. 338-349.
- McCauley, R. N. & Lawson, E. T. (2002), *Bringing Ritual to Mind: Psychological Foundations of Cultural Form*, New York: Oxford University Press.
- McCauley, R. N. (1998), "Comparing the Cognitive Foundations of Religion and Science", *Emory Cognition Project Report*, Vol.37.
- Ibid (2000), "The naturalness of religion and the unnaturalness of science", *Explanation and Cognition*, F.C. Keil and R. Wilson (eds.), Cambridge, MA: MIT Press.
- Ibid (2001), "Ritual, memory, and emotion: Comparing two cognitive hypotheses", *Religion in Mind: Cognitive Perspectives on Religious Belief, Ritual and Experience*, J. Andresen (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Ibid (2007), "Reduction: Models of Cross-scientific Relations and their Implications for the Psychology-neuroscience Interface", *Philosophy of Psychology and Cognitive Science*, P. Thagard (ed.), Amsterdam: Elsevier.
- McNamara, P. (2001), "Religion and the Frontal Lobes", *Religion in Minds: Cognitive Perspectives on Religious Belief, Ritual, and Experience*, J. Andresen (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Pyysiainen, I. (2001), "Cognition, emotion, and religious experience", *Religion in Mind: Cognitive Perspectives on Religious Belief, Ritual and Experience*, J. Andresen (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Ibid (2003), *How Religion Works: Towards a New Cognitive Science of Religion*, NH: Brill.
- Schjoedt, U., Hans Stødkilde-Jørgensen, Armin W. Geertz & Andreas Roepstorff (2009), "Highly religious participants recruit areas of social cognition in personal prayer", *Social Cognitive & Affective Neuroscience*, Vol.4, Issue 2, pp. 199-207.
- Schjoedt, U. (2009), "The Religious Brain: A General Introduction to the Experimental Neuroscience of Religion", *Method & Theory in the Study of Religion*, Vol.21, pp. 310-339.
- Searle, J. (1992), *the Rediscovery of the Mind*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Sperber, D. & Wilson, D. (1986), *Relevance: Communication and Cognition*, Oxford: Blackwell Publishing.
- Sperber, D. (1975), *Rethinking Symbolism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Thagard, P. (2000), *Coherence in Thought and Action*, Cambridge: MIT Press.
- Ibid (2005), *Mind: Introduction to Cognitive Science*, Cambridge: MIT Press, second edition.
- Ibid (2009), "Why Cognitive Science needs Philosophy and Vice Versa", *Topics in Cognitive Science*, Vol.1, pp. 237-254.

- Ibid (2012), "Cognitive Science", *the Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), <http://plato.stanford.edu/archives/fall2012/entries/Cognitive-Science>.
- Tremlin, T. (2006), *Minds and Gods: The Cognitive Foundations of Religion*, New York: Oxford University Press.
- Van Slyke, J. A. (2011), *the Cognitive Science of Religion*, Aldershot: Ashgate Publishing.
- Wynn, M. (2005), *Emotional Experience and Religious Understanding: Integrating Perception, Conception and Feeling*, Cambridge: Cambridge University Press.